



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۵/۲۱

م. اسحاق نگارگر

رشوه های گزاف امریکا به جنگسالاران افغانستان

بخش اول

من چندی پیش مقدمه کتاب "کرستینا لم" را ذیل یادداشت خود (ناتو ما افغان ها را فریب داده است یا خود را) به دري ترجمه کردم. برخی از دوستان و از آن میان جناب حمید انوری از من ترجمه تمام کتاب را خواستند که متأسفانه من به دلیل مریضی و کم حوصلگی های ناشی از آن از ترجمه سرا پای کتاب عذر خواستم و گفتم که دو سه فصل منحصراً مربوط به افغانستان را ترجمه می کنم و اینک فصل هشتم که من آنرا در پنج بخش ترجمه کرده ام و بخش نخست آن تقدیم می شود.



این فصل حکایت از آن دارد که امریکا برای جنگسالاران افغانستان رشوه های گزاف پرداخته است. امریکا وقتی خود رشوه می دهد و در بهای رشوه امتیاز می خرد دیگر حق ندارد از فساد دولت و حلقه های وابسته بدان سرتکانی کند. اگر روزی دادگاهی نیرومند جهانی پیدا شود که امریکا را به جرم رشوه دهی محاکمه کند مردم افغانستان حق دارند از امریکا بپرسند که اگر جنگسالاران افغانستان را به جرم تخلف های آشکار مورد بازخواست قرار ندادی ما مردم حرفی نداریم ولی به چه دلیل و به خاطر گرفتن کدام امتیاز ها به آنان رشوه های گزاف دادی و این مار هارا به ازدها بدل کردی ولی آیا محکمه ای پیدا خواهد شد که صدای داد خواهان افغانستان را بشنود و یک ابرقدرت را محاکمه کند. اگر در جهان عدالت نمرده باشد مسلماً داد افغانستان به جایی میرسد. فاعتبروا یا اولی الابصار نگارگر چهارشنبه ۱۸ می ۲۰۱۶ میلادی برمنگهم برتانیه.

*** **

از کتاب کرستینا لم خدا حافظ کابل به سوی

مناطق خطرناک تر

فصل هشتم

سودا گران ویرانه ها بازگشت جنگسالاران

جلال آباد سال ۲۰۰۲

"حضرت علی" بسیار مشتاق بود که بازیچه تازه خود را به نمایش بگذارد. این بازیچه عبارت بود از یک لندکروز تویوتای درجه اول. او هنوز پوش های پلاستیکی را از سیت های چرمی و نخودی رنگ موتر دور نکرده بود؛ چون نمی خواست که

تفنگدارانش که همراهان دایمی اش با پاهای خویش سیت ها را لکه دار نمایند. او به ما که در سیت پُشت سر موتر نشسته بودیم گفت: "ببینید!" و آنگاه با یک تکان موتر را عقب یا به اصطلاح موتروانان ریورس بُرد. سنسورهای موتر دفعتاً بیپ بیپ کردند و دو پیرمرد بایسکل سوار؛ مرغها؛ یک بز سر گشته و یک گدا را که معمولاً در سرک های افغانستان دیده می شوند دست پاچه و بسیار وارخطا ساخت. از همه بهتر کمپیوتر موتر که چراغکش بر داشبورد موتر همراه با تلویزیون ستلایت و جی. پی. (مخفف گلوبل پوزیشننگ سیستم) خود نمایی می کرد. تنها مشکل این بود که پروگرام های تلویزیون همه به زبان جاپانی بود و هنوز نقشه افغانستان در آن پروگرام نشده بود. "حضرت علی" پروای این موضوع را هرگز نداشت و چون سرزمین خودش از این گونه عصریت ها به دور است قوماندان های افغان همان جَل و بَل آنرا به کار دارند و بس! در روز های جنگ با روس ها در سال های هشتاد این گونه چراغک های شهر پریان در شیشه های پیش روی موترها خواستی بود و هنگامی که پرک موتر را فشار میدادند صدای بسم الله شنیده می شد و این را همه قوماندان ها خوش داشتند. اربابی که قیمت این موتر را پرداخته بود عین شخص بود و چنانکه عادت همیشگی قوماندان ها بود "حضرت علی" نیز یک خوشبو کننده هوا را که شکل درخت کاج داشت در آیینۀ عقب نمای موتر آویخته بود. اما این یکی معیار تازه چیزهای خُرد و ریزه ولی مفید این جنگ سالار بود. توپوتای سیاه سپورتی مورد پسند تمام نیروهای ملیشه در جهان سوم بود. "حضرت علی" برای اینکه نشان بدهد بزرگترین جنگ سالار جلال آباد است شش دانه از همین موتر فرمایش داده بود.

من با مترجم خود دکتر رئیس خان در رستوران سیاه و غم انگیز هتل سپین غر نشسته بودم و به سوی منبوی غذا که برای چاشت تنها گرایی مُرغ بود خیره شده بودم که صدای غُرَش یک موتر را در بیرون شنیدم. موتر نمبر پلایت دویی داشت و من می توانستم حدس بزنم که به "حضرت علی" تعلق داشت. در آیینۀ پُشت موتر پوستر بزرگ فقید احمد شاه مسعود رهبر اتحاد شمال که "حضرت علی" برای او جنگیده بود؛ دیده می شد. پنج مرد در لباس های خاکی ملیشه ها از آن بیرون جَستند. این پنج مرد تفنگ های (ای کی ۴۷) خود را محکم به دست گرفته بودند و نارنجک انداز ها نیز برشانه داشتند از مقابل تخته ای که بر آن نوشته بودند "بدون کلشنیکوف" گذشتند و داخل دهلز هتل شدند. اینان حاضر باشان من بودند. ما با سرعت از سرک های شهر عبور می کردم و برای من مشکل بود تصور کنم که این شهر روزگاری پایتخت زمستانی خانواده سلطنتی افغانستان بود و شهری پُر از درختان کاج و نارنج. اکنون تمام آن قصر های تاریخی به ویرانه ها بدل شده است. دکتر رئیس به سوی مقبره امیر حبیب الله پسر امیر عبدالرحمان که مانند غالب شاهان افغانستان در سال ۱۹۱۹ هنگام شکار در همان نزدیکی ها گشته شد. اکنون باغ مقبره او پُر از گیاهان هرزه بود و در هر گوشه آن چپرکت های کهنه آهنی و چوکی های کهنه افتاده بود و در میان آن اشخاص غریب سرگرم پالیدن بودند تا چیزی برای فروش پیدا کنند. دکتر رئیس به شیوه بسیار شاعرانه آهی کشید و آنان را تاجران ویرانه ها نامید.

دور آنجا ما کوه های توره بوره را می دیدیم که آخرین پناهگاه ابن لادن در افغانستان بود. از آن وقت به بعد گاه گاه در ویدیو یا تیپ های ریکارد شده صدایش شنیده می شد. این تُرست به خاطر ابن لادن بود که "حضرت علی" در سی و هشت سالگی می توانست از عهده خرج سه زن برآید و ستاره بخت در آسمان زندگانی اش بدین شیوه طلوع کند. "حضرت علی" به مشکل می توانست بخواند و بنویسد. او به قبیله کوچک پشه ای تعلق داشت که معمولاً پشتون های محلی قبیله او را به نظر حقارت می دیدند و پُشت سرش او را شاری یعنی "مرد کوهی احمق" می خواندند. اما او سر این مسأله چندان رای نمی زد. مهم این بود که مارشال فهیم وزیردفاع او را قوماندان نظامی جلال آباد مقرر کرده بود؛ او ادعا داشت که هژده هزار مرد جنگی زیر کنترل دارد و از همه مهمتر این بود که پشتیبانش بسیار نیرومند بود. در خانه او غیر از ما دو نفر دیگر پیش از ما حضور داشتند. وقتی مرابه سالون "حضرت علی" هدایت کردند او چهار زانو بر روی فرش نشسته بود و دانه های نمکسود انار را که مانند یاقوت می درخشید نوش جان می کرد. و شَرَقَس تسبیحی را که از لاجورد بدخشان ساخته شده بود می انداخت و در کنارش یک تلفون ستلایت افتاده بود.

دو امریکایی نیز به شیوه بسیار ناشیانه چهار زانو نشسته بودند و در مقابل شان یک بکس دستی سیاه دیده می شد. یکی رنگ پریده بود و ریش خاکی و چشمان آبی داشت و آن دیگر پوست زیتونی؛ ریش سیاه؛ بازو های عضلانی و عینک های دودی اوکلی به چشم داشت. من فوراً هر دو را شناختم. آنان در پشت هتل مصطفی جایی که گفته می شد برای سی. آی. ای. و به نیروهای خاص عملیاتی اختصاص داشت. این دو در نیروی عملیاتی ۱۲۱ که مأمور پالیدن این لادن بود تعلق داشتند.

"حضرت علی" یک ورق (ای چهار) خط دار را به آنان داد. لیست نام اشخاص بود. آنان به جای لیست همان بکس را به سوی او راندند. "حضرت علی" بکس را با یک تبسم نازک باز کرد. در داخل بکس دسته های نوت های صد دالری دیده می شد.

به همین مقدار پول در سراپای مملکت تقسیم شده بود. سی. آی. ای. در جست و جوی این لادن و القاعده بیشتر بر مخبران محلی اتکاء کرده بود. رئیس جمهور بُش از سی. آی. ای. "زنده یا مُرده" این لادن را خواسته بود و این ایجنسی یک میلیارد دالر صرف این کار کرده بود و بیش از چهل و پنج هزار جنگسالار در لیست تادیه این پول ها بوده اند.

این عمل یک نقص عمده داشت. من بعد ها از امریکایی ان پرسیدم: "شما چه میدانید که آن لیست "حضرت علی" لیست دشمنان و رقیبان خودش نیست؟"

من شب پیشتر مهمان "حاجی ظاهر" رقیب "حضرت علی" بودم و او برایم گفت که: "در این جا اگر پنج خانواده پشتون است سه خانواده حتماً با همدیگر دشمنی و مخالفت دارند." بنا بر این هیچ جای تعجب نیست که "حضرت علی" با گرفتن بکس صد دالری ها تبسم می کرد، زیرا او می دید که امریکایی ها دشمنان و مخالفین او را بمبارد می کنند و از میان می برند و در عین زمان به خودش نیز پول می دهند.

حتی یک دسته از نیروهای قوای مخصوص را دو جنگسالار دعوت کرده بودند تا رقیبان شان را بکوبند!

امریکاییان بر این موضوع اصلاً رای هم نمی زدند. آنان به من گفتند که لیست "حضرت علی" را در کمپیوتری بزرگ که به نام هارمونی در بگرام دارند؛ داخل می نمایند. این لیست با لیست مخفی ایکه نام ۱۲۶۷ نفر آدم بد در آن داخل است نیز تطبیق می شود. آن لیست مخفی به نام لیست گشتنی ها نیز یاد می شود. برخی از اشخاص لیست "حضرت علی" سر و کار شان با زندان بگرام یا گوانتانامو خواهد بود.

در بیرون برخی از مردان "حضرت علی" خشمگین جلوه می کردند. برخی یگان عضو خود را از دست داده و برخی نیز چشمان خود را سُرْمه کشیده و گل های وحشی را بر کلشنیکوف های خود بسته بودند. غالب شان جُز جنگیدن هنر دیگری نداشتند. یکی از ایشان برایم گفت که تنها تا هشت سالگی مکتب خوانده بود و بعد از آن به مجاهدین پیوست.

یک سال بعد برخی از همین مردان در گزارش (هیومن رایت واچ – سازمان نظارت بر حقوق بشر) زیر عنوان گشتن شما برای ما بسیار آسان است متهم به تخلف از حقوق بشر شدند. آن گزارش حکایت از این میکرد که برخی از قوماندان های "حضرت علی" در جلال آباد حکومت وحشت و ترور را بر آن ولایت مستولی کرده اند. آنان زندان های مخفی دارند؛ پسران جوان را مورد تجاوز های جنسی قرار می دهند و به دلخواه خود مردم را توقیف و زندانی می کنند و برای رهایی شان رشوه طلب می نمایند. این گزارش ادعا داشت که اگر مردم به خواسته های شان تمکین نکنند برای سرکوب شان از طیاره های (بی ۵۲) امریکا استعانت می جویند.

پایان بخش اول

ادامه دارد